



ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران داستان انسان‌شناسی با طعم تاریخ و قدرت

• سمیه توحیدلوی^۱

به‌عنوان یک تحصیل‌کرده در دانشگاه‌های ایران همیشه نوع نگاه، بینش، روش‌شناسی و مسئله‌مندی کارهای ایرانیانی که رساله‌شان را در دانشگاه‌های شناخته شده خارج از کشور نوشته‌اند، برایم جذاب است. مقایسه دستاوردهای علمی در فضاهای متفاوت و زمینه‌های نظری و علمی متفاوت دستاوردهای چشم‌گیری به همراه دارد. در این میان بسیاریند تحصیلکردگانی که به جهت تجربه زیسته در ایران و سابقه، دغدغه‌مندی و علاقتشان موضوع کار خود را ایران یا تاریخ ایران انتخاب کرده‌اند. این باور بی‌بنیانی نیست که ایرانی شاید بهتر بتواند با فرهنگ و ریشه‌های اندیشه‌ای کشورش ارتباط بگیرد و با تاریخ و فهم آن سرذوق بیاید. واقع اینجاست که ذوق قلم یک نگارنده درباره ایران به دوری و نزدیکی اش از آن بسیار وابسته است. چه بسیار محققانی که در داخل ایران پژوهش می‌کنند، اما حتی اندکی نمی‌توانند دریچه‌ای به فهم مسئله ایرانی بگشایند و از سویی، دیگرانی که با تفکر و نگاه در اسناد، فرهنگ و مردمان این سرزمین، اما از دور تلاش برای نورافکندن به بخش‌های مختلفی از آن را کرده‌اند و بدایع مؤثری را در این زمینه به طبع رسانده‌اند. عده‌ای نیز در میانه این دو می‌زیند. نگاهشان به سرزمین از راه دور نیست؛ اما تجارب نظری و دانشگاهی غرب را هم ضمیمه کارشان می‌کنند. مؤلف کتابی که درباره آن می‌نویسم به دلیل سابقه‌اش در تدریس و تحقیق سالیان در ایران در دسته سوم می‌گنجد.

تیرماه امسال بود که شنیدم کتابی از آقای دکتر نعمت‌الله فاضلی به زبان فارسی ترجمه شده که ماحصل تلاش‌های ایشان در رساله دکتری وی در دانشگاه سواس (مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی) لندن بوده است. کتاب ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران ترجمه کتابی با عنوان Politics of

Culture in Iran در سال ۲۰۰۶ بوده که در لندن منتشر شده و توسط آقای وحید شوکتی آقمانی در انتشارات سبزان ترجمه و چاپ شده است.

مطالعه این کتاب به چند دلیل جذاب می‌توانست باشد. اول اینکه رساله دکتری آقای فاضلی بوده و به همان دلایلی که بالاتر گفته شد، خواندن تجارب علمی با استانداردهایی متفاوت از آنچه همیشه تجربه می‌شود جذاب است. طبیعی است که به همین جهت انتظار روش‌مندی بیشتر و اتکا نظری بیشتر از انواع دیگر کتاب‌ها از یک رساله می‌رود. نویسنده این کتاب نیز در فصل اول کتاب تلاش کرده است که آنچه یک رساله در بحث متدولوژی و نظری نیاز دارد از نظر گذرانده و تا حد امکان به جهت انباشت علم، برخی کارهای قبل را مرور کند.

با توجه به اینکه اساس کار این رساله تبارشناسی دانش انسان‌شناسی در ایران است، آنچه کتاب را جذاب می‌سازد پروژه مطالعاتی نویسنده در حوزه مطالعه علوم اجتماعی است و همچنین سابقه تحصیلی و آکادمیک ایشان (اولین گروه تحصیل‌کردگان انسان‌شناسی بعد از یک دوره توقف پس از انقلاب) نیز بر اهمیت آن افزوده است. درنهایت نیز پرسش مدام نویسنده در کتاب از تجارب فردی به خوانش تاریخی و تبارشناسی در جای جای متن در کنار روانی ترجمه آقای شوکتی آقمانی آن را خواندنی‌تر نموده است.

موضوع مطالعه این کتاب انسان‌شناسی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر است. برای مطالعه انسان‌شناسی سه پاره هویتی ملی، مذهبی و مدرن را از نظر گذرانده است. سه مرحله اصلی انسان‌شناسی از دید ایشان منطبق بر سه دوره تاریخی است: از انقلاب مشروطه تا پایان سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰ - ۱۲۸۵)، دوره بومی‌گری از ۱۳۲۹ تا انقلاب اسلامی و دوره پس از انقلاب.

در این کتاب پس از فصل اول که ماهیت کار توضیح داده شده است، هر فصل به بررسی دوره‌ای از تاریخ می‌پردازد. در این میان سه مفهوم ناسیونالیسم، مدرنیزاسیون و اسلام‌گرایی مسئله محوری در هر دوره است. مسئله‌ای که هویت‌ساز است و از طرفی در ارتباط با قدرت مستقر امکان تأثیرگذاری بر دانش انسان‌شناسی را داراست. نویسنده توضیحی نمی‌دهد که چرا این گزینه در میان مفاهیم دیگر انتخاب شده و یا اینکه مفاهیم پرتکرارتر (به‌عنوان مثال دغدغه استبداد در دوران مشروطه، یا دیکتاتوری در زمان پهلوی) در بعضی از دوره‌ها چه نسبتی با این سه‌گانه برقرار می‌کند. این سه‌گانه به‌عنوان عنصر بنیادین، در اشکال متنوع در همه این فصول آمده است. در ضمن روشی که برای مطالعه دانش انسان‌شناسی دارند هم می‌تواند محل سؤال باشد. نویسنده در عنوان کتاب از ابعاد سیاسی فرهنگ گفته و کمی جلوتر درمی‌یابیم که منظور از این فرهنگ همان دانش انسان‌شناسی در ارتباط با موضوع ناسیونالیسم است. زیر عنوان کتاب انسان‌شناسی، سیاست و جامعه در قرن بیستم عنوان‌گذاری شده است. انسان‌شناسی خیلی قوی و پرننگ در کتاب هست. اما سیاست و قدرت فقط در خلال روش‌های حاکمیت‌ها در نسبت با سه‌گانه یادشده

مورد مذاقه قرار گرفته است؛ اما اینجا جامعه که اتفاقاً مفهوم گسترده‌ای چون فرهنگ دارد، معلوم نیست کجاست و آیا اصلاً قرار بوده و لازم است که در این عنوان پژوهشی وجود داشته باشد یا خیر. به لحاظ روش‌شناسی کتاب بر بررسی برخی از آثار نویسندگان شناخته شده دوره‌ها، برخی نهادها و پژوهش‌ها و وضعیت آکادمی در این رشته بنا نهاده شده است. در ابتدا نویسنده تنها به تعدادی از نویسندگان دوران‌ها اشاره می‌کند اما با خواندن کل کتاب است که معلوم می‌شود در کنار آن چه کارهای دیگری هم شده، که شاید اگر با یک دسته‌بندی منابع تحلیلی از هم جدا می‌شدند بیشتر بر انسجام کار می‌افزود. در دوران‌های دورتر تاریخی که می‌بایست سراغ اسناد رفت، ایشان انتخاب‌هایی برای مطالعه کرده‌اند که درباره دلیل این انتخاب‌ها توضیحی داده نشده جز اینکه گویا ایشان آن‌ها را نمونه‌ای از متون انسان‌شناسانه می‌دانسته‌اند. همین امر باعث شده که به نظر در برخی مواقع انتخاب‌ها چندان برآیند یک دوره به نظر نرسند و از طرفی اشاره به این افراد اغلب در حد چند جمله و چند عبارت است. البته چند نفری به لحاظ تحلیلی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. وقتی به تاریخ نزدیک‌تر رسیده‌ایم، محقق در صدد ارتباط گرفتن با افراد ذی‌نفوذ در حوزه انسان‌شناسی بوده و به نظر می‌رسد تاریخچه نهادهای آکادمیک و پژوهشی موجود از یک طرف و مصاحبه با افراد مختلف نیز در قوام بخشیدن به کار مؤثر بوده است. در واقع چون ایشان نهاد علم را مطالعه کرده‌اند هم دانشجویان، هم افراد صاحب‌نام در حاشیه و مرکز نهاد علم و هم ساختارها و سازمان‌های موجود از منظر نوع ارتباطشان با قدرت، ناسیونالیسم، مدرنیسم و اسلام بررسی شده‌اند. همین چندبندی شدن تحلیل انسان‌شناسانه بخش‌های انتهایی کار، خصوصاً بخش بعد از انقلاب را خواندنی‌تر کرده است.

نویسنده از همان ابتدا به شکل نظری تلاش می‌کند دسته‌بندی‌ای از ناسیونالیسم در ارتباط با موضوعات دیگری که مدنظر دارد ارائه دهد. دسته‌بندی‌ای مانند لیبرال ناسیونالیسم، ناسیونالیسم رمانتیک، ناسیونالیسم سوسیالیست، ناسیونالیسم اسلامی و ناسیونالیسم افراد خارج از کشور، که به‌نوعی زیرشاخه‌های فرعی گروه‌بندی‌های بالاست و نگارنده از هر دوره به انتخاب خویش و بدون اعلان هرگونه دلیل افرادی را متعلق به هر کدام از این حوزه‌ها معرفی کرده و درباره آنها به بحث پرداخته است.

فصل دوم مطالعه دوران مشروطه بود که از سال ۱۲۷۹ تا ۱۳۰۴ شمسی بررسی شده است. نویسنده بر این باور است که «سؤال از خویشتن» مسئله این دوران شده و همه آنچه که از مشروطه به دست آمده به‌گونه‌ای در بازتعریفی است که روشنفکران دوران مشروطه از خویشتن ایرانی به دست داده‌اند. موضوعی که می‌تواند مورد مناقشه باشد. البته متونی که به کار می‌برند و افرادی که در این دوره مورد بررسی هرچند اندک قرار می‌گیرند بیشتر به دوران پس از مشروطه و زمان رضاشاه مربوطند. به‌عنوان نمونه جمال‌زاده هرچند به واسطه پدر (سید جمال واعظ) با مشروطه

مرتبط است، اما در زمان مشروطه ۱۵ سال دارد و در غرب مشغول تحصیل است و اثری از ایشان نیست. همکاری جمالزاده با دهخدا متعلق به مشروطه نیست. حتی اگر متنی از تقی‌زاده هست متعلق به سال ۱۲۹۴ است و دورانی که ایشان مطرود بخشی از حامیان مشروطه می‌شود. بخش‌هایی کوتاه از آقاخان کرمانی و آخوندزاده هم در باب ناسیونالیسم در این بخش وجود دارد. شاید اگر روال فصول دیگر قرار بود در این فصل رعایت شود، رمان نوشته‌های شیخ ابراهیم زنجانی مشابه سیاحت‌نامه ابراهیم بیک مراغه‌ای می‌توانست مورد توجه باشد.

در فصل سوم سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ یعنی دوران پهلوی اول مطالعه شده است. نویسنده مانند بسیاری از تاریخ‌پژوهان معاصر بر این باور است که این دوران به‌نوعی آغاز شکل‌گیری نهادهای مدرن در ایران بود و به همین دلیل مفاهیم اروپایی انسان‌شناسی نیز در این دوران وارد ادبیات کشور شد. شرایط سیاسی کشور هم به گونه‌ای بوده که گفتمان غالب ناسیونالیسم شناخته می‌شود. حتی نهاد رسمی قدرت نیز سازمان‌های جدیدی را برای جمع‌آوری فرهنگ عامه ایجاد کرد. گسترش دانشگاه‌ها هم عاملی برای گسترش فعالیت‌های فرهنگی در این دوران شد. نکته دقیق این کتاب این است که با توجه به تفاوت‌ها در دوران‌های مختلف نویسنده با توجه به مفاهیم ارائه‌شده اولیه، سؤال‌هایی مختص هر دوره را عنوان کرده و در پایان هر فصل تلاش کرده به آن سؤال‌ها پاسخ‌های تحلیلی بدهد. (ص ۱۰۴) نویسنده باور دارد نیروهای روشنفکری در این دوران نیز با حمایت از ایدئولوژی خاص ناسیونالیستی، دولت را حمایت کرده‌اند. موزه مردم‌شناسی و مؤسسه انسان‌شناسی ایران در این دوران شروع به کار کرد. هرچند که بعد از رفتن رضاشاه فعالیت آن‌ها هفده سال وقفه پیدا کرد. در این مؤسسه افرادی چون یاسمی تلاش‌های زیادی برای جمع‌آوری فولکلور استانی کردند. علم انسان‌شناسی در این دوران نه به شکل آکادمیک که قدم به قدم با عمل‌گرایی خاص شکل گرفت.

در این فصل بخشی به صادق هدایت به‌عنوان مؤسس مطالعات فولکلور ایران اختصاص یافته است. فاضلی وی را بدبین دوآتشه و ضد اسلام می‌خواند و توجه نسبتاً مبسوط‌تری به دو کتاب اوسانه و نیرنگستان وی دارد. کوهی کرمانی و امیرقلی امینی به‌عنوان ادامه‌دهندگان راه هدایت در زمینه فولکلور نیز مورد بررسی کوتاه قرار گرفته‌اند.

نویسنده در هر دوره تنها به مطالعه آثار روشنفکران آن دوران پرداخته و تعداد روشنفکران غیر دینی و سکولار در این مطالعات غالب بوده‌است. با اینکه در دوران مشروطه و سال‌های منتهی به انقلاب روشنفکران دینی شناخته شده‌ای در کشور وجود دارند، تنها علی شریعتی و جلال آل احمد به‌عنوان دو روشنفکر دینی مورد مطالعه قرار گرفته‌است.

فصل چهارم به سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ اختصاص دارد. نویسنده بیشترین تأکید خود را در این دوران بر سال‌های پس از ۱۳۵۰ می‌گذارد. چهار گفتمان سیاسی تحت زعامداری پهلوی

شناسایی می‌شود: ایدئولوژی سیاسی سلطنت‌طلب با مشروعیت ۲۵۰۰ ساله، اسلام‌گرایی (غرب، دیگری فرهنگی این گروه است)، لیبرال ناسیونالیسم (که نویسنده باور دارد از ریشه آن به دوران مشروطه بازمی‌گردد) و سوسیالیسم (که با حزب توده شناخته می‌شود). دو گفتمان غالب آن دوران یکی طرفداران دولت و دیگری اپوزیسیون‌های ضدمدرنیزاسیون هستند. در این دوران مطالعات فرهنگ ایران و باستان به شکل دولتی و دانشگاهی در جریان است. آل احمد و شریعتی اسلام‌گراها، بهرنگی، ساعدی، انجوی شیرازی و مهتدی دیگر افراد مورد مطالعه نویسنده در این کتاب هستند. در این فصل نحوه شکل‌گیری کرسی‌های آکادمیک جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و شکل‌گیری مؤسسه تحقیقات اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. فراز و فرودهای مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و نوع پژوهش‌های موجود در این دوران مورد مذاقه قرار گرفته است و قوت و ضعف‌های آن مؤسسه در کتاب به کلیه مؤسسات دانشگاهی آن دوران تعمیم داده شده است.

نویسنده در این فصل فقدان آزادی و انتقادناپذیری سیستم دیکتاتوری، فقدان رویکرد کیفی در آموزش‌های آکادمیک و فقدان تحقیقات بنیادین را از ضعف‌های مطالعات انسان‌شناسی این دوران می‌داند. وی درباره نوع بومی‌گرایی توسط مجموعه‌ای از روشنفکران فعال آکادمیک سخن می‌گوید. نراقی و صدیقی نمونه‌هایی از این تفکر بوده‌اند که نویسنده به ایشان و عملکردشان ارجاع داده است. مؤسسه مردم‌شناسی ایران که با وقفه‌ای چند ساله در دوره محمدرضا پهلوی آغاز به کار کرد، به‌عنوان نمونه‌ای از مؤسسات دولتی و رسمی سلطنت‌طلب معرفی شده و پژوهشگرانی که در آن مشغول به کار بودند چون ذبیح‌الله صفا، احسان یارشاطر، ایرج افشار و محمد جعفر محبوب در این مجموعه مورد اشاره قرار گرفته‌اند؛ اما در همین فصل به دلیل تداخل موضوعاتی که تحلیل می‌شود، رویکرد مطالعه معلوم نیست. گاهی مصاحبه است که گویا برخی از مصاحبه‌ها توسط خود نگارنده انجام شده است و گاهی تنها به کتاب‌های آنان اشاره و ارزیابی شده است.

شاید مهم‌ترین ایرادی که به این فصل وارد است، ندیدن جمعی از روشنفکران انقلابی و یا تلخیص همه ایشان در شریعتی است. نویسنده کتاب بازگشت به خویش را مصداقی از نوع نگاه انسان‌شناسانه شریعتی برمی‌شمرد. طالقانی، مطهری و بازرگان نمونه‌هایی از کسانی هستند که حتی نامشان در این دوران در منظومه سه مفهومه نویسنده دیده نمی‌شود. در جاهایی از این فصل مثل زمانی که درباره حج نگاشته‌اند، عنان قلم از دست می‌رود و نویسنده از هدف سرفصل دور می‌شود. ارتباط با انسان‌شناسی و سیاست گم می‌شود. نویسنده به دغدغه‌های امروزی‌نش می‌پردازد که البته خواندنی هم هستند.

جلال هم مانند هدایت مورد توجه قرار می‌گیرد و اندکی بیش از دیگران درباره‌اش می‌نویسد. چون او را انسان‌شناسی می‌داند که هرچند وارد فضای آکادمیک شده، اما به جهت علمی ندانستن نوشته‌هایش توسط اساتید شناخته شده آن دوران از دانشگاه و مؤسسات علمی طرد می‌شود. پای

بسیاری دیگر نیز در تحقیقات به میان کشیده می‌شود. روال زمانی و ترتیب افراد در هر فصل به خواست محقق است و نظمی ندارد. محقق برای فهم ایدئولوژی سوسیالیستی به سراغ شاملو و بهرنگی می‌رود. بهرنگی بخاطر تعهدش به فرهنگ آذربایجان و سخنگویی فرهنگ روستاهای آن دیار بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. غلامحسین ساعدی هم نمونه دیگری است که دغدغه مطالعه فقر در ایران را داشته است. سپانلو هم از دیگر متفکرین ضد غرب و اپوزیسیون است که در این دوران مورد توجه نگارنده قرار می‌گیرد.

توجه به مطالعه کنندگان فرهنگ فولکلور در ایران از اصول مورد توجه نگارنده برای مطالعه انسان‌شناسی در این دوران است. او بر این باور است که فولکوربست‌های حرفه‌ای در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ سیاسی و سلطنتی نبودند. افرادی مثل علی بلوک‌باشی، کتیرایی، صادق همایون، شکورزاده و صادق کیا.

نکته قابل توجه این است که در این فصل گاهی برخی از اسامی تنها در حد نام و بدون هرگونه ارجاعی عنوان شده‌اند. از طرفی دیگر چه در این فصل و چه در کل کار معلوم نیست که آیا تغییرات سیاست فرهنگ فقط از طریق مطالعه عناصر داخلی قابل ارزیابی است؟ کشورهای دیگر و تأثیرات ادبی و نظری ایشان چقدر بر آنچه مورد مطالعه نویسنده بوده تأثیر گذاشته است.

فصل پنجم مربوط به دوران پس از انقلاب اسلامی و زمان جنگ و دهه شصت است. نویسنده گزارش می‌کند که تا پایان جنگ همه فعالیت‌های انسان‌شناسی متوقف شد، زیرا علوم انسانی را ماهیتاً غربی می‌دانستند. انقلاب فرهنگی هم عاملی برای از دست رفتن جایگاه آکادمیسین‌های قدیم در این حوزه و حوزه علوم انسانی بوده است. تضاد ایدئولوژیک بین انسان‌شناسی و نیروهای انقلاب رخ داد. هویت‌های اسلامی در مقابل هویت‌های علاقمند به پیش از اسلام، سکولاریسم در مقابل مذهب، فرهنگ انسان‌شناسی در مقابل فرهنگ سیاسی اسلام صف کشیدند. «ایده‌های ناسازگار با جهان‌بینی اسلامی، فقدان جامعه تخصصی، فقدان منابع، ضعف‌های تئوریک، محدودیت مسائل تحقیقی، عدم ارتباط بین انسان‌شناسان ایرانی و سایر کشورهای جهان سومی، عدم حمایت دولت، عدم توانایی انسان‌شناسی در ورود به مسائل فرهنگی - اجتماعی ایران» همگی از مسائلی است که مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. درباره انقلاب فرهنگی و دلایل تنها به چند متن از عبدالکریم سروش اشاره شده و این درحالیست که موافقان و مخالفان دیگر انقلاب فرهنگی در این دوران نیز بوده‌اند و متن‌هایی از ایشان نیز وجود دارد.

نویسنده علی شریعتی را اسلام‌گرای مؤثری دانسته است که ناسیونالیسم غیر اسلامی را مورد نقد قرار داده و در این دوران مورد توجه قرار گرفته است. نگارنده متن کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی را مصداقی از این موضوع می‌داند. از متن‌های رضا داوری اردکانی در تقابل ناسیونالیسم و اسلام بهره می‌برد. اشاره‌ای به تفاوت معنای ملت دارد. ملت در گذشته به معنای دین بوده است

و بعد از آمدن مدرنیته ملت معادل مردم شده و این خود به معنای جایگزینی قدرت خدا با قدرت مردم و در تقابل با اسلام دیده شده است. مهم‌ترین متن مورد مطالعه قرار گرفته در دوران پس از انقلاب فرهنگ‌های جبهه است. مصاحبه‌ای که با مهدی فهیمی و علیرضا کمری انجام شده و به نظر می‌رسد که آنها نیز به دنبال انسان‌شناسی ایرانی هستند؛ اما نکته‌ای که در این رابطه وجود دارد این است که هرچند جنگ در این سالیان رخ داد، اما فرهنگ جبهه نویسی امری بود متعلق به سال‌های آخر جنگ و بیشتر پس از جنگ. شاید اگر قرار باشد از روی این متون انسان‌شناسی این دوران ارزیابی شود تنها بخشی از انسان‌شناسی سال‌های آخرین دهه ۶۰ و دهه ۷۰ را نشان می‌دهد. نکته‌ای که در باب فرهنگ جبهه مطرح است این بوده که این فرهنگ تحت تأثیر قیام عاشورا است. جنبه‌های ایدئولوژیکی در این مونوگراف‌ها مشهود است. آن‌ها به دنبال تصویر گسترده از فرهنگ اسلام شیعی هستند.

همین تشکیک کردن بر غربی بودن مطالعات علوم انسانی و انسان‌شناسی بود که عاملی شد در سال ۶۶ رسماً انسان‌شناسی عنوانش به مردم‌شناسی تغییر یافت؛ زیرا مطالعات انسان را مبتنی بر ایدئولوژی سکولار می‌دانستند. نویسندگان برای مطالعه تغییر رویکردهای ایدئولوژیک و استیلای ایدئولوژی اسلام‌گرایی ضد غرب از واحدهای دانشگاهی و یا کتبی مثل تاریخ تفکر نام می‌برد که سالیان بعد نگاشته شده است. زمانه‌ای که استراتژی بازگشت به جهت اصلاح خدشه‌هایی که بر تفکر اصیل انقلاب وارد شده است انجام شد. درس‌های تازه تأسیسی که هرچند متکی بر ایدئولوژی و آرمان‌های آن روزگار است، اما به واقع می‌توان گفت از پس تئوری بازگشت و پس از سالیان وارد ادبیات دانشگاهی شده است. البته اضافه شدن درس‌های عمومی تحت عنوان معارف متعلق به همان دوران است. نویسندگان تأکید کرده که انسان‌شناسی برای دولت اسلامی دارای کارکرد ایدئولوژیکی است. انسان‌شناسی در این سالیان در تلاش است که به انسان‌شناسی در مطالعه و احیای بخش‌های اسلامی فرهنگ و تمدن ایرانی یاری رساند.

نمی‌توان درباره نوع تفکر و ایدئولوژی این دوران بدون نوع بینش رهبری انقلاب و باورهای ضد استعماری و ضد غربی ایشان گفت. نویسندگان نیز از این واقعیت غافل نبوده است. نکته جذاب در مطالعه این کتاب تجاربی است که این سال‌ها و سالیان بعد نویسندگان از مطالعه و بعد تدریس انسان‌شناسی دارد. نویسندگان کتاب به ظرافت تغییر نوع نگاه خود را از دانشجویی منتقد و صاحب ایدئولوژی انقلابی به تصویر می‌کشند. علیرغم اینکه کتاب خودنوشت زندگی نویسندگان نیست، اما جای پای تجربه زیسته ایشان تا زمان نگارش رساله دکترای که همین کتاب است وجود دارد و تغییرات تدریجی ایشان، سرنوشت بسیاری از هم‌نسلان نویسندگان در حوزه‌های علوم انسانی است. تغییراتی که خود حاشیه‌ای بر متنی است که نویسندگان آگاهانه نگاشته است.

فصل ششم آخرین سال‌هایی است که نویسندگان کتاب مطالعه می‌کند. سال‌های دهه هفتاد

شمسی و یا فاصله بین سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۲. سال‌هایی با سرفصل سازندگی، ناسیونالیسم اسلامی و اصلاح‌طلبی. سال‌هایی هم‌زمان با گسترش آموزش عالی و تغییر و تحولات در رشته‌های دانشگاهی. در این سال‌ها نویسنده به سراغ سیاست‌گذاری‌ها می‌رود. البته در کنار آن گفتمان پر قدرت حوزه‌ها و جناح راست را نمی‌بیند. از نکاتی که به نقل از دانشجویان کلاس نگارنده مطرح می‌شود و مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد «قدیمی بودن و به روز نبودن انسان‌شناسی و نبود شخصیت برجسته در این حوزه» است. ایشان با استعانت از نظرات خود دانشجویان در تلاش است ضعف‌های این حوزه را مشخص کند. در مطالعات مختلف انسان‌شناسی اشاراتی به افرادی که مطالعات عشایری و روستایی دارند می‌کند و بر این باور است که عده‌ای به غلط اعتقاد دارند انسان‌شناسی همان مطالعات روستایی است. شاید با این باور است که به حجم زیاد مطالعات روستایی که اساتید شاخص این رشته این سال‌ها به شکل انسان‌شناسانه و توسعه‌مدار کار کرده‌اند توجهی نشده و تنها نام صفتی نژاد است که در کتاب تکرار می‌شود.

آشنایی مستقیم نگارنده با نهاد علم در ایران در طی این سالیان باعث شده این فصل جاهایی به خودنوشت نویسنده تبدیل شود که سرشار از موضوعات و ایده‌هایی خلاق است. برخی تحقیقات نهادی، کلاس‌ها و سیاست‌ها از نظر گذرانده می‌شود. وضعیت و خواست دانشجویان و اساتید توجه می‌شود؛ اما نکته برجسته و جذابی که در این فصل توضیح داده می‌شود این است که چگونه افرادی در رشته برجسته شده و تأثیرگذارند. حواشی شکل‌نگرفتن عناوین بزرگ در انسان‌شناسی از بخش‌های خواندنی این کتاب می‌تواند باشد.

نویسنده در فصل هفتم جمع‌بندی مختصری دارد. هر چند که به لحاظ روشی هر فصل استقلال جداگانه‌ای داشته و به نوعی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی جداگانه را پاسخ می‌گویند، اما در یک فصل کلیت کار را بررسی کرده‌اند.

هر کتابی داستانی در پشت سر دارد. هر چند متن کتاب حاضر داستان انسان‌شناسی در ایران است، اما واقع اینجاست که این کتاب داستان‌های تودرتوی خواندنی زیاد و مفیدی برای خوانندگان خود دارد.